

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

استفاده حکم وضعی از دلیل عقلی

سه بیان برای دلیل عقلی بر لزوم رعایت «حق التألیف» ذکر کردیم. نکته ای که در رابطه با این دلیل عقلی وجود دارد این است که نهایت چیزی که از این دلیل عقلی استفاده می شود یک حکم تکلیفی است، یعنی عدم رعایت «حق التألیف» یا سایر حقوق، یا عنوان ظلم را دارد و یا عنوان اخلاق به نظام اجتماعی را دارد.

ما با عنایت به این عناوین می توانیم بگوییم که رعایت «حق التألیف» لازم است. اما آیا از این دلیل عقلی، میتوان یک حکم وضعی مثل «ضمان» را هم استفاده کرد؟ خیر، عقل نمی گوید اگر کسی به حق دیگری تعدی کرد علاوه بر اینکه کار حرامی انجام داده است ضامن نیز هست، بلکه این نتیجه ای است که بر این دلیل عقلی مترتب می شود.

علاوه بر اینکه ما از این دلیل عقلی استفاده نمی کنیم که اگر این شخص از دنیا رفت این حقش به ورثه او می رسد. ما اگر اثبات کنیم این مال است، آنگاه جزء ما ترك میت محسوب می شود، اما اگر نتوانستیم اثبات کنیم که این مالیت دارد باز به ورثه میت نمی رسد.

نتیجه بررسی ادله

بنابراین تا کنون ادله ای - حدود پنج دلیل - را برای «حق التألیف» اقامه کردیم. در برخی از آنها مناقشه کردیم و برخی را پذیرفتیم. اجمالاً به این نتیجه رسیدیم که در این که نزد عقلاء در این جا حقی وجود دارد تردیدی نیست. حالا اگر فقیهی بگوید اصلاً در این که کسی که کتابی را می نویسد بعد از اینکه این کتاب تمام می شود و چاپ می شود، چیزی بنام «حق التألیف» وجود دارد یا نه، ما تردید داریم؛ دیگر هیچ راهی برای اثبات این مسئله ندارد؛ نه سیره عقلائیه در موضوع، نه سیره عقلائیه در حکم و نه ادله دیگر، هیچیک به درد او نمی خورد. افرادی مثل مرحوم امام (ره) این نظریه را دارند.

ایشان در آخر کتاب تحریر الوسيلة در بحث مسائل مستحدثه، در یکی از آن مسائل فرموده اند - که مضمونش این است - آنچه که برخی امروزه به عنوان «حق تألیف» یا «حق الطبع» قایل هستند، ما این را بعنوان حق شرعی قبول نداریم و کسی که کتابی را خرید مالک آن می شود و مال اوست و «الناس مسلطون علی اموالهم» در این فرض هم جریان دارد، حتی می فرمایند صرف این که پشت کتاب نوشته شده «حق التألیف محفوظ است» هیچ اثری ندارد.

اگر گفتیم اصلاً نمی‌دانیم اینجا حق هست یا نه، مال هست یا نه، دیگر هیچ راهی برای اعتبار این عقود - که امروزه از آن به مالکیت‌های فکری تعبیر میکنند - وجود ندارد. اگر برای فقیهی محرز شد که عقلاء این را حق یا مال می‌دانند و این شخص هم هیچ راهی بجز پذیرش لزوم رعایت حق التألیف ندارد، بلا فاصله حکم به لزوم رعایت حق دیگران و عدم تعدی به حق دیگران بدلیل «لا یحل مال امرء مسلم الا بطیب نفسه» و نیز «من اتلف مال الغير فهو له ضامن» می‌آید، چرا که «اتلاف کل شیء بحسبه»؛ مثلاً در ظرف، اگر انسان بشکند اتلاف شده است، اگر يك سی دی که قفل و رمز برای آن قرار می‌دهند، کسی این قفل را شکست این مصداق اتلاف است و آن کسی که اتلاف کرده باید تمام حقوق آن صاحب سی دی را بدهد چون متلف و ضامن است. بعد از اینکه قفل شکست دیگران میتوانند کپی کنند، مگر اینکه مالکش بگوید هنوز نسبت به بقیه حق الاختصاصش باقی است.

بنابر این، اگر کسی بگوید برای من محرز است که این عند العقلاء حق و مال است، اینجا سیره عقلائییه در موضوع جریان پیدا میکند و گفتیم این سیره نیازی به حکم شارع ندارد و مسأله تمام می‌شود. ادله دیگر مثل این دلیل عقلی هم نهایتاً فقط حکم تکلیفی می‌آورد، اما حکم وضعی مثل ضمان را ثابت نمی‌کند.

دلیل اهل سنت بر حق التألیف

این نکته قابل ذکر است که اهل سنت، «حق التألیف» و اینها را از راه قاعده مصالح مرسله حل می‌کنند - مصالح مرسله باصطلاح آنها یعنی هر حکمی که مطابق با هدف و غرض شارع از تشریع احکام است اما دلیل خاص و معتبری - اعم از آیه و روایت - برای آن نداریم - اینها از راه مصالح مرسله حق التألیف را می‌پذیرند، اما فقهای امامیه که اساساً این مبنا را قبول ندارند، اعتباری برای این دلیل قایل نیستند.

تنبیها ت مسأله «حق التألیف»

از جهت صناعی، چهار چوب کلی این بحث را گفتیم؛ یعنی ادله ای که دلالت بر اعتبار حق التألیف می‌کند را بررسی کردیم و تمام جزئیاتش را بیان کردیم. این جا نکاتی باقی می‌ماند که باید بعنوان فروع و تنبیها ت این بحث مورد بحث قرار گیرد.

تنبيه اول:

اگر فقیهی به حسب ضوابط و ادله قائل به حق التألیف شد، یعنی کسی که زحمت کشیده کتابی را تدوین کرده حق دارد، کسی که اختراعی کرده حق دارد، و دیگری نمی‌تواند از این تکثیر کند. در این بحثی نیست، کما اینکه ما قایل شدیم. ولیکن اگر فقیهی قائل به حق التألیف نشد و گفت اصلاً چیزی بنام حق التألیف نداریم، در اینجا دو بحث مطرح است؛

يك بحث

اینکه آیا با شرط و التزام می‌توان مسأله را حل کرد؟ بگوییم من این کتاب را نوشته‌ام حق ندارم، ولی کتاب را به تو می‌فروشم بشرط اینکه تکثیر نکنی، یا اگر خواستی آن را تکثیر کنی این مقدار پول به من بدهی. برخی از بزرگان که مسأله حق التألیف را قبول نکرده اند گفته‌اند اگر طرفین شرط کنند؛ «المؤمنون عند شروطهم» جاری می‌شود و باید به شرطشان عمل کنند. اشکالی که ما داریم این است که مراد از «المؤمنون عند شروطهم» □ «عند شروطهم الشرعیة» است، و اگر شما شك دارید که آیا بایع اصلاً چنین چیزی را حق دارد یا ندارد، در مشروعیت این التزام شك دارید. از کلمات اینها استفاده می‌شود که اگر بخواهد چنین شرطی هم بکند، با «الناس مسلطون علی اموالهم» منافات دارد.

کسی که این کتاب را خریده، اگر بخواهد بعداً صد نسخه از این کتاب تکثیر کند و به دیگران بدهد مال خود اوست و «الناس مسلطون علی اموالهم» شامل آن می شود. حالا اگر بایع يك شرطی کند، این شرط، شرط خلاف کتاب و سنت می شود. پس به نظر ما کسانی که چیزی بنام «حق التألیف» را قبول ندارند، نمی توانند بگویند این حق ثابت نیست اما اگر طرفین شرط کردند مانعی ندارد، مثل این است که بگوییم «این شیء ملك من نیست و من حقی نسبت به این مال ندارم اما اگر تو بخواهی این کار را انجام دهی، با تو شرط می کنیم که این پول را به من بدهی»، این شرط اعتباری ندارد.

بحث دوم

این است که از راه قانون و مقررات وارد شویم و بگوییم از جهت عقلانی تردید داریم که آیا اینجا حق وجود دارد یا نه، اما اگر قانون وضع کردند که اگر کسی کتابی تألیف کرد، دیگری حق ندارد بدون اجازه او تکثیر کند، او هم اگر بخواهد اجازه دهد می تواند در مقابل پولی دریافت کند، این قانون؛ اگر روحش به التزام طرفینی برگردد، همان اشکال قبلی می آید - چون التزام طرفینی درجایی است که حقی باشد - . قانون می تواند بگوید اگر کسی کتابی را بدون اجازه مالکش چاپ کرد، خلاف قانون است و این مقدار باید جریمه بدهد؛ این عیب ندارد. مثل اینکه در قوانین راهنمایی و رانندگی میگویند اگر از این جا عبور کردی باید این مقدار جریمه بدهی، این مانعی ندارد. اما این غیر از مسأله «حق التألیف» است.

«حق التألیف» يك چیزی است، یا حق است و یا مال است که می خواهد مورد معامله واقع شود، بعداً هم می خواهد به ارث برسد. اگر ما بحث «قانون» را مطرح کردیم؛ اولاً مسأله جریمه است و جریمه غیر از مسأله ضمان عقلایی است. مثلاً قانون می گوید اگر کسی کتاب دیگری را چاپ کرد باید يك میلیون تومان به صاحبش بدهد، گرچه حق التألیف این کتاب به حسب مبانی دیگران، ده میلیون تومان باشد. پس این جریمه است و عنوان ضمان عقلائیه - که دنبالش هستیم - بر آن منطبق نمی شود. ثانیاً قانون می تواند بگوید حق التألیف را محدود کند مثلاً به ده سال یا بیست سال.

کما اینکه الان در بعضی از قوانینی که در برخی کشورهای دنیا موجود است، «حق التألیف» را محدود به زمان کرده اند. مثلاً کتاب مفاتیح الجنان که هر سال و هر زمان چاپ می شود، تا کی حق التألیف دارد؟ آیا الی یوم القیامه برای ورثه حق التألیف دارد؟ می گویند خیر. لذا برای آن زمان قرار داده اند. اگر گفتیم این شیء، مال است، مال از مالك به ورثه می رسد، و از ورثه به ورثه بعد می رسد، و ممکن است ده نسل همینطور به دیگران منتقل شود، آیا در حق التألیف هم می شود این حرف را زد؟ از نظر قوانین روز دنیا گفته اند که حق التألیف محدود است.

در ادله ای که برای حق التألیف مطرح کردیم، اگر دلیل اثبات آن را سیره عقلاء دانستیم که آنها این را مال می دانند، می گوییم زمانی برای آن وجود ندارد. اما اگر دلیل بر اثبات «حق التألیف»، دلیل عقلی باشد؛ که عدم رعایتش موجب ظلم یا موجب اخلاص به نظام اجتماعی است؛ نتیجه ای که از دلیل عقلی می گیریم این است که رعایت حق التألیف تا جایی که ظلم نباشد لازم است. مثلاً اگر کسی کتابی نوشت، و تا ده سال یا بیست سال به او حق التألیف دادند، و بعد از آن اگر تکثیر کنند و بفروشند ظلمی به او نمی شود یا بعد از این مدت، دیگر موجب اخلاص نظام اجتماعی نیست، در اینجا دایره «حق التألیف» محدود به این می شود.

آیا از راه ولایت مطلقه فقیه میتوانیم این استفاده را کنیم یا نه؟ گفتیم قانون اگر می خواهد مسأله ضمان را بگوید چون ضمان در جایی است که حق و مال باشد همانطوری که التزام طرفینی، مالیت يك شیء را درست نمی کند، قانون هم نمی تواند بگوید این مال است، اما قانون می تواند جریمه قرار دهد. نکات دیگری هم وجود دارد که عرض خواهیم کرد.

تذکار اخلاقی:

در زمان ما وضع اعتقادی طلبه‌ها بسیار ضعیف است. اگر از ما بپرسند دلیل بر نبوت چیست؟ درست نمی‌توانیم جواب دهیم. دلیل بر امامت چیست؟ درست نمی‌توانیم جواب دهیم. دلیل بر معاد چیست؟ درست نمی‌توانیم جواب دهیم. همچنین نسبت به فروع اعتقادی واقعاً بسیار مشکل داریم. مخصوصاً با این همه حمله‌هایی که امروزه از طرف مسیحیت نسبت به دین ما وجود دارد. علمای ما در زمان قدیم واقعاً جامع بودند؛ در باب اعتقادات، حتی متونی را از حفظ داشتند، نسبت به ادله اعتقادی اعم از آیات روایات، مسلط بودند.

اما در زمان ما بسیار کمرنگ شده و این کمرنگی اثرات بدی گذاشته است. باید توجه داشته باشیم که اگر الان مسایل اعتقادی خودمان را محکم نکنیم هیچ تضمینی ندارد که در آخر عمرمان نلغزیم. واقعاً این را باید جدی بگیریم و مباحثه کنیم. این شرح خواجه طوسی بر تجرید الاعتقاد قبلاً مرسوم بود، زمانی هم که ما طلبه شدیم مرسوم بود، اما متأسفانه در اثر مرور زمان کنار رفته است. کتاب‌های دیگری بعنوان اعتقادات جایگزین کرده اند اما فایده‌ای ندارد و اثر آن کتب را ندارد. بنیان مسایل اعتقادی در آن کتاب هاست. اگر اعتقاداتمان ضعیف باشد عباداتمان ضعیف است.

يك زمانی فكر می‌کردم که اگر کسی نسبت به عبادات مثل نماز اهمیت نمی‌دهد، این مسأله هیچ دلیلی به جزء ضعف اعتقادی ندارد. امکان ندارد کسی از جهت اعتقادات بسیار محکم باشد، مع ذلك نسبت به نماز بی اهمیت باشد. امکان ندارد کسی که دارای اعتقادات قوی است موفق به نوافل نشود - البته نوافل را بمعنای همه مستحبات نمی‌خواهیم، بلکه در حد همین نوافل یومی و الا مستحبات زیادی داریم -. اگر کسی اصلاً مقید به امور نباشد، این ریشه در ضعف اعتقادی او دارد. و همچنین مسایل اخلاقی که در انسان پدید می‌آید هیچ ریشه‌ای به جز مسایل اعتقادی ندارد. اگر کسی واقعاً معاد را باور داشته باشد هر آن خودش را به مرگ نزدیک می‌بیند.

ولي نسیان مرگ، نسیان کفر، نسیان سؤال و جواب، اینها سبب می‌شود که انسان لا ابالی شود؛ هر حرفی را بزند، هر عملی را انجام دهد و از هر مالی استفاده کند. یکی از بزرگان حوزه، قضیه ای را برای بنده نقل می‌فرمود؛ که در زمان گذشته از طرف مجتهدی که مسلم الاجتهاد بود می‌آمدند کنار حجره‌های فیضیه برای طلبه‌ها زغال می‌گذاشتند - زغال آن زمان مثل بخاری گازی این زمان بود، یعنی این قدر حیاتی بود - ایشان می‌گفت گاهی اوقات چند روز می‌گذشت می‌دیدیم هیچک از طلبه‌ها از اینها استفاده نکرده اند، با اینکه نیاز داشتند و هوا سرد بود، مریض می‌شدند.

وقتی دنبال ریشه قضیه می‌گشتیم، می‌گفتند ما می‌دانیم این شخص مجتهد است اما در علمیت این آقا تردید داریم و چون اعلم نیست نمی‌دانیم در آن پولی که بعنوان وجوهات بدستش می‌رسد می‌تواند تصرف کند یا نمی‌تواند تصرف کند. حوزه سابق ما اینطور بوده اما امروز!!! نمی‌گویم امروز اصلاً نیست، امروز هم برخی از طلبه‌ها مقیدند.

برخی نزد خود من می‌آیند و حساب و کتاب زندگی شان را می‌کنند و خمس آن را می‌پردازند و حتی اگر بخواهم سهم امامش را به او برگردانم قبول نمی‌کند. بحمد الله این چهره‌ها را نیز داریم ولی امروز این چهره‌ها مقداری کم است. چهره غالب حوزه باید اینگونه باشد. متأسفانه امروز هرکس اعلام کند می‌خواهد شهریه بدهد - هر کسی که باشد - بلا فاصله صف طویلی درست می‌شود برای اینکه اسم بنویسند. البته درست است که گرفتاریها زیاد است و نمی‌خواهم آن را منکر شوم - چون شاید به جرأت بتوانم بگویم بیشترین کسی که بر مشکلات طلبه‌ها اطلاع دارد، بنده هستم چون با طلاب و فضلاء سر و کار دارم - ولی نه تا این حد که انسان مشتبهات که هیچ، بلکه آنچه مسلماً جایز نیست را هم بگیرد و تصرف کند.

واقعاً به خودمان بپردازیم و نگذاریم زمان بگذرد و طلبگی و جوانی ما تمام شود و بعد هم دیگر کاری از دست ما ساخته نباشد. الان وقت خود سازی است. بالاخره مشکلات هست اما مشکلات اجازه نمی‌دهد که انسان هر مشتبه و محرمی را استفاده کند.

و صلى الله على سيدنا محمد و آله اجمعين.